

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مطلب نخست: علم به حصول تکلیف لازم است یا علم به وجود تکلیف کافی است خواه قبلاً حادث شده باشد یا نشده باشد؟

جلسه قبل فرمایش مرحوم محقق عراقی را بیان کردیم. البته نکاتی از فرمایش ایشان باقی ماند که ان شاء الله در ضمن تحقیق بحث اشاره خواهیم کرد. بعد از اینکه ما بیان مرحوم نائینی و بیان مرحوم عراقی را مفصل در بحث انحلال ذکر کردیم، روشن می‌شود که چند محور را از نظر تحقیق در بحث باید دنبال کنیم، که من تقاضا می‌کنم روی این روشی که داریم بحث را دنبال می‌کنیم دقت کنید که برای مباحث دیگر هم به همین روش عمل کنید. در هر بحثی باید دید آن بزنگاه اصلی بحث چیست؟ ممکن است که دو سه صفحه مطالبی را ذکر کنند اما در میان اینها باید دید آن بزنگاه اصلی چیست که اگر او روشن و منقح بشود بحث کاملاً به نتیجه می‌رسد. اولین مطلبی که بعد از بیان نظر محقق نائینی و مرحوم عراقی به نظر میرسد این است که آیا در علم اجمالی یا به طور کلی در علم به تکلیف، علم به حدوث یک تکلیف لازم است، به طوری که اگر یک تکلیفی قبلاً حادث شده باشد دیگر بعد از آن معنا ندارد ما بگوئیم علم به این تکلیف مجدداً پیدا کردیم، یا اینکه نه، در علم به تکلیف لازم نیست که علم به حدوث تکلیف باشد، بلکه علم به وجود یک تکلیف هم کفایت می‌کند ولو اینکه این تکلیف قبلاً حادث شده باشد که یکی از محورهای اصلی اختلاف بین مرحوم عراقی و مرحوم نائینی همین بود.

مرحوم نائینی فرمود ما زمانی می‌گوئیم این علم برای ما یک تکلیفی می‌آورد که علم به حدوث یک تکلیف فعلی باشد. این علم سبب بشود برای حدوث یک تکلیفی که قبلاً نبوده. مرحوم عراقی فرمودند اگر یک تکلیف موجودی هم باشد می‌توانیم علم به او پیدا کنیم، مانعی ندارد. علم متعلق می‌خواهد، متعلقش تکلیف در ما نحن فیه است، تکلیف خواه اصلاً نبوده و الآن موجود شده، علم پیدا کردیم که از حالا این تکلیف حادث شد، یا نه! تکلیف موجود بوده و ما نسبت به او علم پیدا می‌کنیم.

اگر ما حرف مرحوم نائینی را بزنیم نتیجه این است که در ما نحن فیه در جایی که ما قبلاً علم تفصیلی داشتیم، یا قبلاً اماره‌ای بر تکلیف بوده، بعد از او نمی‌توانیم بگوئیم اصلاً علم اجمالی پیدا کردیم. علم اجمالی اصلاً شکل نمی‌گیرد، چون علم به یک تکلیف جدید نیست، علم به یک تکلیف حادث نیست، همین بود که از آن تعبیر می‌کردند به عدم تحقق علم اجمالی. یعنی اصلاً علم اجمالی روی این مبناي مرحوم نائینی حادث نمی‌شود، آن علم تفصیلی یا اماره یا هر چه که به وسیله‌ی او قبلاً تکلیف اثبات شده، به وسیله آن تکلیف آمده، دیگر این علم اجمالی بعدی واجد تکلیف نیست، لذا اصلاً بی‌خود به آن می‌گوئیم علم. یعنی نتیجه‌ی فرمایش نائینی این می‌شود که علم تفصیلی قبل مانع می‌شود از تحقق علم اجمالی. اما روی مبناي مرحوم عراقی علم

تفصیلی قبل مانع نمی‌شود، قبلاً علم به تکلیف داشتیم تفصیلاً، می‌دانستیم این ظرف حرام است، این شیء حرام است، الآن هم علم اجمالی پیدا می‌کنیم یا به حرمت او یا شیء دیگر.

یکی از بزنگاه‌های اصلی بحث این است که شما در ذهن خودتان تکلیف این مطلب را روشن کنید، الآن ببینید اگر قبلاً يك چیزی برای شما معلوم بوده، الآن می‌توانید بگوئید باز الآن علم اجمالی دارم یا همان حرمت سابق در این ظرف هست، نه به سبب جدید، یا این ظرف حرام است.

به نظر ما حق با مرحوم محقق عراقی است، یعنی وجداناً علم تفصیلی قبل مانع از شکل‌گیری و تحقق اصل علم اجمالی نیست. قبلاً می‌دانستیم که این شیء حرام است تفصیلاً، یا اماره‌ای بوده یا با يك استصحابی حرمت این را درست کردیم. حالا بعد از يك روز، يك ماه، می‌گویم الآن یا این حرام است - یعنی همان حرمت سابق باقی مانده - یا این ظرف حرام است. چه اشکالی دارد؟ علم اجمالی درست می‌شود، ما وقتی به وجدان خودمان مراجعه کنیم وجود علم تفصیلی قبل که حالا مثال را منحصر می‌کنیم در علم تفصیلی، چون مهمترین مسئله‌اش همین است. من علم تفصیلی داشتم این حرام است، الآن می‌گویم یا این حرام است - ولو در کلمات محقق عراقی نیامده ولی علی القاعده باید مرادشان همین باشد - یعنی یا این در بقاء هم حرمتش باقی است یا آن شیء دیگر حرام است. اگر بگوئیم حتماً متعلق علم باید حدوث يك حرام و تکلیف باشد، می‌گوئیم چه لزومی دارد؟ شاهد بر این مطلب این است که شما دو ظرف آب دارید می‌گویید علم اجمالی دارم یکی از این دو تا نجس است، آیا نمی‌شود بعد از یکی دو روز ظرف سومی هم بیايد بگوئید يك علم اجمالی دوم هم پیدا کردم که یا این ظرف الف از دو ظرف اول یا این نجس یا ظرف جیم نجس است، اشکالی ندارد؛ الآن می‌گوئیم يك ظرف الف

داریم و يك ظرف ب، می‌گوئیم علم اجمالی داریم یکی از این دو تا نجس است، پس وجوب اجتناب در هر دو می‌آید! ظرف جیم دو روز دیگر به میدان می‌آید می‌گویید حالا من ب را کار ندارم الآن علم اجمالی دوم پیدا کردم یا الف نجس است یا جیم، در حالی که قبلاً در این الف تکلیف بوده و علم اجمالی شکل می‌گیرد و مشکلی ندارد.

پس در این مطلب فقط در اصل شکل‌گیری علم اجمالی داریم حرف می‌زنیم، می‌گوئیم بعد از علم تفصیلی علم اجمالی شکل می‌گیرد و از همین جا می‌گوئیم عکسش هم همینطور است، اگر علم اجمالی قبلاً بود، بعد هم شما علم تفصیلی پیدا کردید، علم تفصیلی شما حقیقتاً و وجداناً آن علم اجمالی شما را نابود نمی‌کند، شما قبلاً علم اجمالی داشتید یکی از این دو ظرف نجس است، حالا به سبب من الأسباب، علم تفصیلی پیدا کردید که این ظرف نجس است، باز آن علم اجمالی باقی است. چرا؟ برای اینکه هنوز احتمال می‌دهید آن ظرف نجس باشد.

پس اینکه ما بیائیم تکلیف این مطلب را روشن کنیم که در علم به تکلیف آنچه که معتبر است علم به حدوث يك تکلیف جدید است، اگر این را گفتیم حق با مرحوم نائینی است، می‌گوئیم نائینی فرمود اگر کسی قبلاً علم تفصیلی داشت دیگر در آن مورد نمی‌شود تکلیف جدید به وجود بیاید، پس علم اجمالی شکل نمی‌گیرد. اگر گفتیم علم به حدوث لازم نیست، علم به وجود تکلیف لازم است؛ يك تکلیفی قبلاً حادث شده اما الآن من علم به وجودش پیدا می‌کنم، که عرض کردم حالا در کلام مرحوم عراقی حرفی از بقاء نیست ولی ما این را خودمان اگر بگوئیم يك مقداری این کلمه را هم به آن متصل کنیم برای روشن شدن مطلب مانعی ندارد، بگوئیم الآن علم اجمالی دارم یا این حرمت باقی است یا آن ظرف حرام است. پس نائینی می‌فرمود اگر علم تفصیلی بعد از علم اجمالی باشد موجب انحلال می‌شود، اگر علم تفصیلی قبل از علم اجمالی باشد موجب می‌شود که علم اجمالی شکل نگیرد! و آنجایی هم که می‌فرمود علم تفصیلی بعد از علم اجمالی موجب انحلال است، می‌فرمود اگر علم تفصیلی باشد انحلال حقیقی است و اگر اماره یا يك اصل باشد انحلال تنزیلی یا تعبّدي است.

اما روي بيان مرحوم عراقي كه ما هم همين را اختيار مي كنيم؛ مي گوييم چه علم تفصيلي قبل باشد و چه بعد باشد، مانع از شكل گيري علم اجمالي نيست، يعني وجداناً علم اجمالي موجود است ولو بعد علم تفصيلي پيدا كرديم اين ظرف نجس است. لذا يك عبارتي در همين حاشيه ي فوائد الاصول مرحوم عراقي دارد كه در اواخر است و مي فرمايد «و من هذه الجهة نفرّق بين العلم التفصيلي الحاصل قبل العلم الإجمالي و بعده» به نظر ما اين جمله غلط است «ومن هذه الجهة» بايد «لا نفرّق» باشد، شاهدش هم اين است كه بعد فرموده «من دون فرقٍ أَيْض» يعني در يك چيزي هم فرق وجود ندارد، اين را اصلاح كنيد. به نظرم مي رسد مرحوم عراقي بحثي از انحلال را در نهايه الأفكار نكردند، فقط در همين حاشيه ي فوائد و مقالات الاصول شان دارند، اين مطلب اول. پس اصلاً بگوئيم يك خط بطلان روي انحلال حقيقي كشيديم، اصلاً ما در فقه و اصول چيزي به نام انحلال حقيقي در علم اجمالي نداريم، علم اجمالي كه آمد باقي مي ماند، حتّي ببينيد شما در علم اجمالي مي گوييد اگر يكي از اين دو تا نجس است و اگر يك طرف از بين رفت و تلف شد، مي گوييم علم اجمالي داريم يكي از اين دو گوسفند موطوءه است و نمي شود از گوشت آن خورد، حالا اگر يك گوسفند تلف شد و آن را سوزانند، باز علم اجمالي به قوت خودش باقي است. علم اجمالي از بين نمي رود، حقيقتاً انحلال پيدا نمي كند.

مطلب دوم: تكليف واحد تنجز واحد مي آورد

محور دوم بحث كه يك مقدار ذهن را مشوش مي كند اين است كه مرحوم عراقي يك حرف خيلي خوبي دارد، شبیه اين حرف در كلمات مرحوم اصفهاني هم هست كه اگر يك تكليفي منجز شد «المنجز لا ينجز ثاني» چيزي كه منجز شده ثانياً منجز نمي شود. ايشان اين را قائل است، مي گويد تكليف واحد فقط تنجز واحد در آن معنا دارد، شما الان در اين طرف كه علم تفصيلي به حرمت وجود دارد تنجز وجود دارد، علم اجمالي شكل مي گيرد اما در اين طرف براي شما تنجز نمي آورد. اينجا باز برخي مثل صاحب كتاب منتقي اصرار دارند به اينكه بگوئيم علم اجمالي تنجز بقايي بياورد، بگوئيم تا اينجا علم تفصيلي تنجز آورده، از اينجا به بعد علم اجمالي براي ما بقاءً تنجز بياورد، چه اشكالي دارد؟ ببينيد اين خلاف فرض ماست، فرض ما جايي است كه مي خواهيم بگوئيم لو لا اين علم اجمالي، خود علم تفصيلي بقاءً هم منجز است. چون فرض ما در جايي نيست كه بگوئيم بعد از آمدن علم اجمالي علم تفصيلي از بين رفت، اگر از بين رفته باشد كه اصلاً دعوايي وجود ندارد. فرض ما در بحث انحلال اين است كه با وجود علم تفصيلي آيا علم اجمالي منجز است يا نه؟ ديگر تنجز بقايي اينجا معنا ندارد. لذا اين مطلب مطلب تامّي است يعني ما مي گوييم در علم، علم به وجود تكليف كافي است، همين كافي است در تشكيل علم اجمالي، دو، اما تنجز در كار نيست. يعني اين علم اجمالي نسبت به اين طرف براي ما تنجز نمي آورد، وقتي نسبت به اين طرف براي ما تنجز نياورد، نسبت به طرف ديگر هم براي ما مي شود شك بدوي. لذا ما مي آئيم در اينجا مسئله ي انحلال حكمي را قائل مي شويم به همين معنا كه مي گوييم علم اجمالي هست، اما چون اين علم اجمالي نسبت به اين طرف تنجز نياورد، نسبت به طرف ديگر مي شود شك بدوي.

از يك نکته اي غافل نشويد كه اگر در يك جايي علم اجمالي آمد و تنجز آورد نسبت به هر دو طرف، اينجا اگر يك طرفش هم بعداً متعلّق علم تفصيلي بشود باز ما مي گوييم نسبت به طرف ديگر علم اجمالي تنجزش باقي است. فقط آنجايي كه علم تفصيلي قبل از علم اجمالي هست يا اماره يا هر چيز، نمي گذارد علم اجمالي نسبت به آن طرف تنجز بياورد، وقتي نمي گذارد بياورد، نسبت به طرف ديگر مي شود شك بدوي، اما عكس اين، يعني اگر اول علم اجمالي آمد كه يكي از اين دو تا نجس است، بعداً شما علم تفصيلي پيدا كرديد اين ظرف معيّن نجس است، يا اماره قائم شد، اينجا باز انحلالي در كار نيست، يعني باز نسبت به آن طرف ديگر تنجز باقي است الا همان استثنائي كه قبلاً هم در آن كلام إن قلت بود، اگر بعداً كه علم تفصيلي آمد ما يقين پيدا كنيم معلوم بالتفصيل ما همان معلوم بالا جمال است، اينجا ديگر آن علم اجمالي از بين مي رود. حقيقتاً هم از بين مي رود، يعني ما يك فرض داريم كه علم اجمالي حقيقتاً از بين مي رود، آنجايي كه معلوم بالتفصيل همان معلوم بالا جمال باشد يقيناً.

يك نکته ديگر اينكه در كلمات نائيني و عراقي براي انحلال مجرد احتمال را كافي مي دانند، مي گويند اگر شما بعد از علم اجمالي علم تفصيلي پيدا كرديد، احتمال داديد اين معلوم بالاجمال با معلوم بالتفصيل يكي باشد علم اجمالي از تنجز مي افتد، اين حرف درستي است. براي اينكه حاكم به تنجز عقل است، عقل مي گويد تنجز در جايي است كه متعلق مستقل داشته باشد، اگر شما بعداً علم تفصيلي پيدا كرديد اين ظرف نجس است، سه صورت دارد؛ صورت اول يقين كنيد كه معلوم بالتفصيل شما همان معلوم بالاجمال است، علم اجمالي به طور كلي از بين مي رود، صورت دوم يقين كنيد كه معلوم بالتفصيل شما غير معلوم بالاجمال است، علم اجمالي به قوت خودش باقي است و نسبت به طرف ديگر تنجز دارد. صورت سوم اين است كه احتمال مي دهيد اين معلوم بالتفصيل همان معلوم بالاجمال باشد، اينجا عقل علم اجمالي را از منجزيت ساقط مي داند.

نظر مختار: پس خلاصه ي نظر ما اين شد كه اگر علم تفصيلي قبل از علم اجمالي باشد، علم اجمالي شكل مي گيرد، اما نسبت به آن طرفم علوم بالتفصيل منجزيت ندارد و نسبت به طرف ديگر مي شود شك بدوي. در عكس اينكه اول علم اجمالي باشد و بعد علم تفصيلي همين سه صورتي كه الان آمديم بيان كرديم، يا يقين داريم معلوم بالتفصيل ما همان معلوم بالاجمال است، يا يقين داريم غير از آن است، يا احتمال مي دهيم همان باشد. اگر يقين داريم غير از آن است، علم اجمالي به قوت خودش باقي است، نسبت به طرف ديگر تنجزش از بين نمي رود، اگر احتمال داديم و يا يقين داشتيم همان هست، اينجا علم اجمالي نسبت به طرف ديگر تنجزش را از دست مي دهد، تا اينجا بحث اصلي تمام مي شود. فردا ان شاء الله تنبيه اول از تنبيهات دوران بين متباينين را ملاحظه كنيد تا ان شاء الله شروع كنيم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين